



## درس فارج فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۳ اردیبهشت ۹۰

موضوع کلی: مسئله سوم

مصادف با: ۱۹ جمادی الأولى ۱۴۳۲

موضوع جزئی: شرایط مرجع تقلید (عدالت)

جلسه: ۹۰

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### خلاصه جلسه گذشته:

در مورد اعتبار عدالت در مرجع تقلید چند دلیل مورد بررسی قرار گرفت، یکی دلیل اجماع بود و دیگری آیات و سوم روایات بود.

در بین روایات، روایتی از تفسیر منسوب به امام عسکری (ع) نقل شد که همان روایت معروف «من کان من الفقهاء صائناً لنفسه الی آخر الحدیث» بود که حداقل به دو فقره و دو جمله این روایت استدلال شد که بطور واضح تری دلالت بر اعتبار عدالت می‌کند.

### بررسی اشکالات روایت دوم:

عرض کردیم که به این روایت هم سنداً و هم دلالتاً اشکال شده است:

### اشکالات سندی:

اما اشکال سندی به روایت این است که این روایت از نظر سندی دارای ضعف است، مرحوم آقای خوئی در مورد تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع) دو احتمال می‌دهند؛ طبق یک احتمال سند این روایت ضعیف است. اما طبق احتمال دیگر این اشکال در آن نیست.

اما احتمال اولی که در اینجا داده می‌شود این است که در این تفسیر که راوی آن مرحوم شیخ صدوق است و سائط بین شیخ صدوق و امام عسکری (ع) افرادی می‌باشند که اینها محل اشکال هستند، افرادی مثل محمد بن قاسم استرآبادی ضعیف و افرادی مانند یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار هم مجهول هستند. علامه در خلاصه الأقوال در مورد قاسم می‌گوید «ضعیف کذاب روی عنه تفسیراً یرویه عن رجلین مجهولین» محمد بن قاسم ضعیف و کذاب است و شیخ صدوق از محمد بن قاسم تفسیری را روایت کرده که او آن را از دو نفر مجهول نقل کرده که «احدهما یعرف بیوسف بن محمد بن زیاد و الآخر علی بن محمد بن سیار عن ابی الحسن الثالث (ع) و التفسیر موضوع عن سهل الدبیاجی عن ابیه بأحدیث من هذه المناکیر»<sup>۱</sup>.

۱. خلاصه الأقوال، ص ۴۰۴.

طبق این احتمال این تفسیری که منسوب به امام عسکری(ع) است از این طریق نقل شده یعنی شیخ صدوق از محمد بن قاسم و او از آن دو نفر مجهول تا امام عسکری(ع). محمد بن قاسم و آن دو نفر به نظر مرحوم علامه مخدوش هستند، مرحوم آقای خوئی هم همین را تأکید کرده‌اند. لذا اگر ما بخواهیم این تفسیر را با این طریق بپذیریم این یک طریق ضعیفی است لذا نمی‌توانیم به این روایت اعتماد کنیم چون اصلاً این طریق و این سند محل اشکال است.

اما احتمال دوم این است که ما بگوییم این تفسیر منسوب به امام عسکری(ع) همان کتابی است که ابن شهر آشوب در مناقب آن را ذکر کرده، بنا بر آنچه صاحب مستدرک الوسائل مرحوم حاجی نوری نقل می‌کند، این تفسیر سندش صحیح است چون حسن بن خالد برقی برادر محمد بن خالد این تفسیر را از کتبی می‌داند که به املاء امام حسن عسکری(ع) نوشته شده و خود حسن بن خالد هم توسط نجاشی توثیق شده و طرق صحیح به او وجود دارد منتهی مشکل اصلی این است که این کتاب تفسیر حدود صد و بیست جلد بوده بنابر آنچه نقل شده است و این را در عداد کتب برقی برشمرده‌اند که بدست ما نرسیده است. اگر احتمال دوم لحاظ شده باشد روایت از نظر سندی مورد اعتماد است.

ظاهر این است که این تفسیر غیر از تفسیری است که صدوق از محد بن قاسم استر آبادی نقل می‌کند.

### **محصل اشکال:**

محصل آنچه که از نظر سندی درباره این روایت گفته شده این است: آنچه که در دست ماست سندش مشکل دارد، آنچه که سندش مورد قبول و اعتماد است بدست ما نرسیده است. پس این روایت در آن تفسیری از امام عسکری(ع) موجود است که سندش محل اشکال است.<sup>۲</sup>

### **اشکالات دلالی:**

از نظر دلالت هم سه اشکال به این روایت شده که دو تا از این اشکالات را مرحوم آقای خوئی فرمودند و یک اشکال دیگر هم هست.

### **اشکال اول:**

روایت دلالت می‌کند بر اینکه تقلید از کسانی جایز است که مورد اطمینان باشند و اهل خیانت و کذب نباشند یعنی کسانی باشند که بتوان به قول آنها اعتماد کرد لذا پیروی آراء چنین کسانی عند العقلاء مذموم نیست اما اگر اهل دروغ و خیانت و رشوه بودند نمی‌شود از آنها تقلید کرد. این مطلبی است که از این روایت استفاده می‌شود. شاهد بر این مطلب هم این است که روایت در مقام فرق بین عوام ما و عوام یهود است، عوام یهود از علمائشان تقلید می‌کردند با اینکه می‌دانستند علماء آنها اهل کذب صریح و اکل حرام و رشوه و اهل تغییر و تبدیل حکم خدا هستند و آنها می‌دانستند کسی که چنین کارهایی انجام بدهد فاسق است اما مع ذلک از آنها تبعیت می‌کردند و می‌کنند. لذاست که خداوند آنها را و علماء آنها را مذمت کرده و می‌فرماید «فویلٌ للذین یکتبون الکتاب بآیدیهم ثم یقولون هذا من عند الله» وای بر کسانی که از پیش خودشان می‌نویسند و بعد می‌گویند این از طرف خداست. این مذمت نسبت به علماء یهود شده آنگاه «الذین یکتبون الکتاب» در

۲. التتقیح، اجتهاد و تقلید، ص ۱۸۴.

روایتی تفسیر شده به قوم یهود. این روایت در ادامه می‌گوید اگر عوام ما هم از علماء خود آن چیزها را بدانند یعنی فسق آشکار و عصبیت و حرص بر دنیا و حرام و امثال اینها اما مع ذلک از آنها تقلید کنند اینها هم مثل عوام یهود خواهند شد که خداوند آنها را به خاطر تبعیت از علماء خودشان مورد مذمت قرار داده است.

معنای این روایت این است که امام(ع) می‌خواهند بگویند تقلید از کسی جایز است که مورد وثوق و اطمینان باشد و اهل خیانت و دروغ نباشد که بشود بر قول او اعتماد کرد، عقلاء هم پیروی از آراء چنین فردی را مذموم نمی‌دانند. آیا از این مقدار بیان ما می‌توانیم اعتبار عدالت را استفاده کنیم؟ آنچه از این روایت فهمیده می‌شود وثاقت است و گفته‌اند که این روایت دلالت می‌کند بر اینکه همین که کسی مورد وثوق باشد و اهل خیانت و کذب صریح نباشد عند العقلاء رجوع به او صحیح است لذا هیچ دلالتی بر اعتبار عدالت ندارد.

### **اشکال دوم:**

سلمنا که روایت دلالت بر اعتبار عدالت بکند حدوداً اما دلالت بر اعتبار عدالت بقاء نمی‌کند چون نهایتش این است که می‌خواهد در حال عدالت از او تقلید بکند، آن وقتی که تقلید را آغاز کرده شخص عادل بوده پس «صدق علیه أنه مقلد لهذا الشخص» حال اگر بعداً این مرجع تقلید فاسق و منحرف شد بقاء بر تقلید اشکالی ندارد چون صدق تقلید شده و این فرد مقلد شده است و در ادامه هم می‌تواند مقلد باشد.

این دو اشکال را مرحوم آقای خوئی ذکر کردند.<sup>۳</sup>

**اشکال سوم:** بر فرض ما دلالت حدیث را بر اعتبار عدالت بپذیریم و وصف عدالت را برای فقیه لازم بدانیم اما به این تعبیر «فللعوام أن یقلدوه» که دقت می‌کنیم ظاهر این تعبیر این است که تقلید از کسی که دارای این صفات باشد واجب است که یکی از این صفات عدالت است، پس تقلید از عادل واجب می‌شود آن وقت مفهوم این بیان این است که کسی که این صفات را نداند تقلید از او واجب نیست لذا این روایت دلالت بر منع تقلید از کسی که این صفات از جمله عدالت را ندارد، نمی‌کند.

به عبارت دیگر اینکه اگر شخص عادل بود تقلید او واجب می‌شود اما اگر عادل نبود تنها چیزی که روایت نفی می‌کند نفی وجوب است نه نفی جواز بنابراین می‌شود از غیر عادل هم تقلید کرد.

پس روایت دلالت بر اعتبار عدالت نمی‌کند، روایت می‌گوید که اگر عادل بود تقلید واجب است اما اگر عادل نبود نفی وجوب تقلید از چنین شخصی می‌شود بنابراین کسی که عادل نیست جایز است از او تقلید کرد.

### **بررسی اشکالات:**

آیا این اشکالات سندی و دلالتی نسبت به این روایت وارد هست یا نیست؟

۳. التتقیح، کتاب اجتهاد و تقلید، ص ۱۸۴ و ۱۸۵.

## بررسی اشکال سندی:

### پاسخ آقای فاضل به آقای خوئی:

مرحوم آقای فاضل در مورد اشکال سندی آقای خوئی به این روایت می‌گویند عمده اشکال سندی آقای خوئی از دو جهت است یکی از جهت راویان که نسبت به محمد بن قاسم استرآبادی می‌گویند، ضعیف است و دو راوی دیگر را هم مجهول می‌دانند و جهت دوم مربوط به تفسیری است که در دست ماست که اصل انتساب این تفسیر به امام عسکری (ع) محل شبهه است چون تفسیری که در دست ماست یک جلدی و از یک طریق نقل شده و تفسیری که صاحب مناقب به امام عسکری (ع) نسبت داده صد و بیست جلد است که آن هم در دست ما نیست. پس ایشان می‌گویند که اشکال آقای خوئی عمدتاً در این دو جهت است و هر دو جهت قابل دفع است:

**جهت اول:** در مورد محمد بن قاسم استرآبادی که علامه او را تضعیف کرده می‌گویند این تضعیف علامه مستند به تضعیف ابن غضائری است و تضعیفات ابن غضائری چندان اعتبار ندارد. پس در رابطه با خود محمد بن قاسم مشکلی نیست. اما در مورد دو نفر دیگر یعنی یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار گفته شده این دو نفر مجهول می‌باشند اما مرحوم طبرسی در احتجاج تصریح می‌کند به اینکه اینها شیعه امامیه هستند.<sup>۴</sup> بعلاوه اینکه خود شیخ صدوق به محمد بن قاسم اعتماد دارد و زیاد از او نقل می‌کند و همین کثرت نقل شیخ صدوق در کتب متعدد برای توثیق او کفایت می‌کند.

**جهت دوم:** در مورد اینکه تفسیر موجود بین ایدینا غیر از تفسیری است که صاحب مناقب گفته این هم قابل دفع است چون ظاهر این است که این تفسیر جزئی از آن تفسیر صد و بیست جلدی است و از آن صد و بیست جلد همین یک جلد باقی مانده است. شاهد این مطلب هم این است که ابن شهر آشوب که اصل در نسبت این تفسیر به برقی است در مناقب از همین تفسیر موجود که استرآبادی آن را نقل کرده روایت می‌کند. لذا معلوم می‌شود سند این تفسیر منحصر در محمد بن قاسم استرآبادی نیست.

بنابراین مرحوم آقای فاضل در مورد این اشکال سندی به روایت پاسخ می‌دهند و هر دو اشکال ایشان را جواب دادند.

### بررسی پاسخ آقای فاضل (ره):

به نظر می‌رسد بعضی از نقاط این پاسخ محل تأمل است. در مورد محمد بن قاسم استرآبادی با توجه به استناد علامه به ابن غضائری و ضعف تضعیفات او شاید مشکل قابل حل باشد مخصوصاً اینکه خود شیخ صدوق از او زیاد نقل کرده و لذا در این بخش ما زیاد با ایشان مخالفتی نداریم اما در مورد آن دو نفر دیگر یعنی یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار این دو نفر با صرف فرموده طبرسی که اینها شیعه امامی هستند جهالت مضر به راوی بر طرف نمی‌شود، درست است یک مقداری از آن جهالت در می‌آید اما مسئله اصلی در مورد راویان احادیث مسئله مجهولیت آنهاست که مرحوم

۴. احتجاج، ج ۱، ص ۷.

طبرسی در این مورد چیزی نگفته که اینها آیا موثق بودند یا نبودند، لذا این گفته مرحوم طبرسی مسئله مجهولیت این دو نفر را نمی‌تواند برطرف کند و مشکل به قوت خودش باقی می‌باشد.

در مورد جهت دوم هم که مرحوم آقای فاضل فرمودند این تفسیر موجود بین ایدینا جزئی از آن تفسیر صد و بیست جلدی است که این شهر آشوب آن را گفته، این شاهد محکمی بر آن نیست که ثابت کند این تفسیر جزئی از همین تفسیر است. لذا اطمینانی به انتساب کتاب به امام عسکری(ع) حاصل نیست. کما اینکه نهایتاً خود مرحوم آقای فاضل با اینکه تلاش کردند اشکالات سندی آقای خوئی را به روایت جواب بدهند، به اینجا رسیدند که انسان نمی‌تواند اطمینان پیدا کند که این تفسیر منسوب به امام عسکری(ع) است مخصوصاً با عنایت به بعضی از مطالبی که در این کتاب آمده از معجزات و مطالب عجیب و غریب.

### **جمع بندی:**

اگر به خواهیم به طور اجمالی یک جمع بندی در رابطه با سند این روایت داشته باشیم، می‌گوییم این روایت از نظر سندی محل اشکال است. منتهی از آنجایی که مشهور فقهاء به این روایت اخذ کرده‌اند و عمل کرده‌اند، از جهت دیگری ما می‌توانیم به آن اخذ کنیم.

### **بررسی اشکال دلالی:**

اما در مورد اشکالات دلالی به نظر می‌رسد که اشکال دلالی مرحوم آقای خوئی به روایت وارد نیست چون:

**اولاً:** مسئله وثاقت به عنوان یکی از صفات لازم برای مفتی و عدالت به عنوان وصف دیگری از اوصاف مستقلاً از روایت استفاده می‌شود یعنی درست است که در روایت اطمینان به عدم کذب صریح را گفته اما در کنار این به مسئله اکل حرام و رشوه و امثال اینها اشاره کرده است. خود مرحوم آقای خوئی در تقریر دلالت روایت فرمودند «ثمّ بین أنّ عوامنا أيضاً كذلك إذا عرفوا من علمائهم الفسق الظاهر و العصبية الشديدة و التكالب على الدنيا و حرامها» عوام ما هم همین طور هستند اگر از علمائشان تقلید کنند «فمن قلّد مثل هؤلاء فهو مثل اليهود الذين ذمهم الله بالتقليد لفسقة علمائهم» کسی که از اینها تقلید بکند مثل عوام یهود است که خداوند تبارک و تعالی آنها را بخاطر تقلید از فسقه علمائشان مذمت کرده یعنی خود مرحوم آقای خوئی دارد می‌گوید مذمت عوام یهود بخاطر تقلید از فساق از علمائشان است و کاری در اینجا به مسئله وثاقت ندارد. پس این اولاً که ما وقتی به مجموع صدر و ذیل روایت که دقت می‌کنیم برای ما معلوم می‌شود که علاوه بر مسئله وثاقت مسئله عدالت هم ذکر شده است.

**ثانیاً:** اگرچه صدر روایت در مقام مذمت عوام یهود و مذمت عوام ماست اما در ذیل روایت امام(ع) در مقام اعطای یک ضابطه کلیه فرموده‌اند «فأما من كان من الفقهاء حافظاً لدينه الى آخر الرواية» این ضابطه به طور واضح و روشنی دلالت بر اعتبار عدالت می‌کند. لذا ما نمی‌توانیم اعتبار عدالت را نفی بکنیم. این اشکال دوم را آقای فاضل فرمودند و به نظر ما سخن درستی است.

۵. التتقيح، اجتهاد و تقلید، ص ۷۵.

شاهد بر این مسئله هم این است که در ذیلش به لسان تعلیل آمده «لأنّ الفسقة يتحملون عنّا فيحرفون بأصله لجهلهم و يضعون الأشياء على غير وجهها لقلّة معرفتهم و آخرون يتعمدون الكذب علينا» در مقام تعلیل که چرا نباید از این گروه تقلید کرد فرموده برای اینکه فساق و فسقه از ما چیزی را یاد می‌گیرند و بعد آن را تحریف می‌کنند بتمامه و اشیاء را در غیر جای خودش قرار می‌دهند چون معرفت ندارند و یک عده از آنها هم که تعمد بر کذب دارند.

**نتیجه:** لذا به نظر می‌رسد این اشکال دلالتی اول به این دو جهت که گفتیم مخدوش است. در جلسه آینده إن شاء الله اشکال دوم و سوم که در مورد دلالت روایت وجود داشت را بررسی خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمين»